



اندریشه‌های معاصر

روزگار

گردآورندگان
حمیدرضا یوسفی
ابراهیم نوئی

بانویسندگانی همچون
غلامرضا اعلوی
ملیحه صابری
علی فضلی
شهباز محسنی
زهر اشریف و...

سرشناسه: یوسفی، حمیدرضا، ۱۳۴۶ -

عنوان و نام پدیدآور: اندیشه‌های مولوی در آینه نگاه معاصر / زندگان حمیدرضا یوسفی، ابراهیم نونی؛ با نویسندگانی همچون غلامرضا اعوانی... (و دیگران).

مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی هنری نگاه روزگار نو، ۱۷، ۱.

مشخصات ظاهری: [۲۸۰] ص. ۱: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

فروست: مجموعه علمی موارث فکری ایران؛ ۲.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۲۹۸-۹-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: با نویسندگانی همچون غلامرضا اعوانی، ملیحه صابری، علی فضلی، شهباز محسن رحما شریه.

موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. -- نقد و تفسیر

موضوع: Criticism and interpretation -- Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, 1207 - 1273

موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. -- مقاله‌ها و خطابه‌ها

موضوع: *Addresses, essays, lectures -- Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, 1207 - 1273

شناسه افزوده: غلامرضا، ۱۳۲۱ -

شناسه افزوده: Aavani, Gholam Reza

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ الف ۹/۵/۵۳۰۵ PIR

رده بندی دیویی: ۸۱۶/۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۶۰۱۷۷

مجموعه علمی موارث فکری ایران
پدیدآورندگان: حمیدرضا یوسفی، صدیقه خوانساری موسوی

جلد دوم: اندیشه‌های مولوی در نهج‌المعاری
گردآورندگان: حمیدرضا یوسفی و ایراد رحیمی

ناشر: پگاه روزگار نو
نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۷
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۲۹۸-۹-۰

ویراستار ادبی: یحیی امینی

آدرس: خ مفتح جنوبی، ک عطارد، خ ملک الشعراء بهار، پ ۱۲. ساختمان تارا. ط ۳

تلفن: ۸۸۳۰۳۰۲۸

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

۷۶۹۵ ..

ندیسری

- ۷۱ | دیار مجموعه علمی موارث فکری ایران
- ۹۱ | پیش درآمد
- ۲۵۱ | زندگی، آثار و جایگاه مولوی در تاریخ ادبیات فارسی
مهناز جعفریه
- ۳۷۱ | مل از دیدگاه مولوی
ی. اصغر حلبی
- ۵۳۱ | معرفت از دیدگاه مولوی
میحه صابی
- ۶۰۱ | تأویل و شهود از دیدگاه مولوی
سهیلا قسمی ترشیزی
- ۸۵۱ | وجودشناسی از دیدگاه مولوی
علی فضل
- ۱۰۱۱ | مرگ از دیدگاه مولوی
شهباز محسنی

- ۱۱۳۱ ماهیت و مراحل سماع از دیدگاه مولوی
زهره شریف
- ۱۳۱۱ زیبایی و زیبایی شناسی از دیدگاه مولوی
غلامرضا مهری
- ۱۴۵۱ عشق از دیدگاه مولوی
غلامرضا اعوانی
- ۱۷۱۱ سافتار عشق از دیدگاه مولوی
اکرم گلشنی
- ۱۸۷۱ هستی شناسی عشق و الهیات صمد از دیدگاه مولوی
پدرضا یوسفی
- ۲۰۹۱ صفای سر از دیدگاه مولوی
شاهین جوان
- ۲۲۷۱ رواداری دینی از دیدگاه مولوی
محمد رضا بهتاش
- ۲۴۳۱ مولوی در تحلیل عرفانی آنه ماری شیمیل
صدیقه خوانساری موسوی
- ۲۵۹۱ مولوی از نگاه گوته، روکرت و شیمیل
علی رجائی
- ۲۷۹۱ معرفی نویسندگان

پیش‌درآمد

جلال‌الدین محمد رازی، شخصیتی جهانی و عارفی نامدار و شاعری عمیق از ایران زمین است. زندگی پرفراز و نشیب وی، مهاجرت از وطن و فرود آمدن در غربت، عشق و سرگشتگی، خداجویی و خدایی، شور و خلد، عارفانه و بسیاری عناصر این جهانی و آن جهانی در اشعار او انعکاس یافته‌اند و از وی شخصیتی ساخته‌اند که ما می‌شناسیم و یا سعی شناختن آن را داریم.

مولوی از جمله میراث‌های فرهنگی و ادبی ایران محسوب می‌شود که وظیفه صیانت از شعر، نثر، جهان‌بینی و تفکری که در آثار او بازتاب می‌یابند، برعهده ما است. این واقعیت که مولوی به همراه پدر و خانواده خویش در گیرودار بحران ناآرامی‌های سیاسی و هجوم مغولان به ایران، ناچار به ترک سرزمین مادری خود گردید و رحل اقامت در قونیه افکند، بیانگر این امر نخواهد بود که او شاعر،

عارف و حکیمی ترک یا ترک‌زبان است. مولوی یک مهاجر به معنای واقعی کلمه است و آثار او همه در غربت و دوری از وطن تألیف یافته‌اند. مهاجرت او، مهاجرت در چرخه وجود انسان است. با توجه به اینکه همه آثار منظوم این متفکر، همچون «مثنوی» و «دیوان غزلیات شمس» و نیز آثار منشور وی همانند «فیه مافیه» و «مجالس سیه» همه به فارسی سروده شده‌اند، بنابراین ادعای ترک بودن جلال‌الدین مولوی چیزی جز توهّم نیست و نمی‌تواند باشد. یکی از علت‌های برون‌فرهنگی ایجاد این توهّم، نسخه‌های دستنویس و کتبی هستند که در کتابخانه‌های ترکیه از مولوی و درباره او انداخته شده‌اند. این امر امکان تحقیق و تفحص را در آثار مولانا برای کسانی که به منابع دسترسی داشته‌اند، آسان کرده بود. چندان که از سربار مولوی پژوهی به عنوان رشته‌ای مستقل، زینت بخش محافل علمی عرفانی و عارفی آن دیار گشته است.

یکی از علت‌های درون‌فرهنگی آن، به کم‌کاری و بی‌همتایی دانشمندان کشورمان برمی‌گردد. به ندرت می‌توان بزرگانی چون زرین‌کوب یافت که خواننده را با عرف مولوی، «بله پله تا ملاقات خدا» بالا ببرند و یا علامه جعفری که خواننده را با تفسیر خود بر مثنوی «از دریا به دریا» سیر دهد. با اینکه مثنوی برای گوش‌ها و دل‌های ما آشنا است و سر حلقه بزم عارفان را نیز تحت تأثیر قرار داده است، اما در ایران مولوی‌شناسی و مولوی‌پژوهی به معنای آشنایی با تفکر این عارف نامی و نهادینه کردن مشی نگاه او به صورت علمی نداریم. کم‌کاری‌های اندیشمندان کشور ما باعث شده است که کشور همسایه ما با بهره‌گرفتن از نویسندگان و مولوی‌شناسان خارجی، ادعای مالکیت تام درباره جلال‌الدین مولوی داشته باشد و ما ناچار به طرح موضوع و دفاع از هویت

ایرانی مولوی در مجامع بین‌المللی هستیم. توهم‌زدایی از کشور همسایه ما، راهکاری علمی دارد.

مولوی در کنار حافظ، نظامی، عطار، سعدی و فردوسی یکی از پیشگامان فرهنگی کشور و زبان ما است و صیانت از او یک ضرورت تاریخی و وظیفه اخلاقی می‌باشد. نگاه جهانی به علم و دانش نمی‌تواند به معنای عدم احساس مسئولیت نسبت به میراث‌های فکری کشورمان تلقی شود! ما می‌توانیم خود را در برابر این ارزش قرار دهیم که به عنوان یک ایرانی دانشمند برای معرفی موی در خارج از مرزهای کشورمان چه کرده‌ایم؟ برای درک، فهم و تفسیر این ارزش و تبیین آثار وی نیازمند یک رویکرد سیستمی و یکپارچه هستیم که برخاسته از درونمایه فرهنگی ما باشد. ورود تفسیرهای خارجی به عنوان قرائت علمی، یکی از عوامل از خودبیگانگی علمی و فزاینده فرهنگی است که ما دچار آن هستیم.

ما می‌توانیم برای فهم سیستمی و یکپارچه این آسیب، فارغ از هر گونه هیجان و حب و بغض به این پرسش پاسخ دهیم که چرا مولانا با آنکه سال‌ها دور از وطن بود، آثار خود را به زبان مادری اش - فارسی - به نظم و نشر درآورده است؟! بی‌شک می‌توان ادعا کرد که یکی از هدف‌های مولوی از نگارش آثارش به زبان فارسی، تأثیرگذاری بر عارفان و شاعران پس از خود، و جاودانه ساختن «مثنوی» و «دیوان شمس» و «فیه مافیه» و «مجالس سبزه» بوده است. مولوی در شرایط سخت دوری از وطن، میراثی را برای ایران و ایرانیان برجای گذاشت، که جز اندکی از اهل علم و ادب، کسی به ارزش والا و واقعی آن واقف نیست. نبود توجه کافی به میراث‌های ادبی کشورمان، آسیبی بزرگ به ادبیات فارسی وارد

می‌کند. متأسفانه برای جبران این خلأ، ما ناچار می‌شویم به تفسیرهای بیگانگان رجوع کنیم، این آثار را ترجمه و به جامعه تحمیل نماییم که پیامد آن، بذر دگرگرایی است که از همان روزهای آغازین آشنایی دانشجویانمان با جلال‌الدین مولوی در کشور می‌پاشیم.

اگر هنوز با ابعادی از اندیشه‌های مولانا انس و الفتی نداریم، باید آنها را با عنادورزی به نهانخانه علم و ادب ببریم. انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها شکسپیر و گوته را از مبانی فرهنگی خود می‌دانند و برای آنان سرمایه‌گذاری می‌کنند. جلال‌الدین مولوی هم در وطنش ایران از همین جا گاهی برخوردار است. نظام دانشگاهی ما برای اصلاح این روند به خطا طره که روزی از ناکجاآباد سر در خواهد آورد، نیاز مبرم به یک روشکر همه‌جانبه دارد. پرهیز از هرگونه نگاه بیغوله‌وار و یا صرفاً وارثی، یک ضرورت فرهنگی و علمی است.

یکی از آفت‌های علوم انسانی در ایران از خودگریزی و از خودبیگانگی فرهنگی و غرب‌مدار کردن تفکر دانشگاهی و آکادمیک ما است که تبدیل به یک سد بازدارنده تولید فکر در جامعه ما شده است. این را نمی‌توان کتمان کرد که در جامعه علمی ما، نوعی حسرت دیرینه برای خروج از ایران وجود دارد. برخی شکوفایی اندیشه‌های خود را تنها در فراسوی مرزهای ایران میسر می‌دانند. این تصورات نادرست، با غفلت از میراث‌های علمی و ادبی کشورمان و تضعیف تولید علم همگام است.

وقتی از مولوی، خیام، ابن سینا، فارابی، سعدی و غیره می‌نویسیم، به صورتی شرطی شده و تقریباً غیرارادی به منابع خارجی ارجاع می‌دهیم تا به کار علمی خود اعتبار و مشروعیت ببخشیم. این حسرت، یکی از عوامل خروج جوانان، دانشجویان

و دانشمندان از کشور است که گاه تحت عنوان «فرصت‌های مطالعاتی» صورت می‌گیرد. مولوی پژوهی در ایران می‌تواند برآمده از فرهنگ و علوم کشورمان و با تکیه بر اندیشمندان ایرانی باشد. البته با این پیش‌زمینه می‌توان آثار غیرایرانی را هم در نظر گرفت، ولی نه به عنوان اصل و مبنا و تفسیر نوع نگاه خود.

بسیاری از واژگان عرفانی در «مثنوی» قابل ترجمه به زبان‌های اروپایی نیستند؛ زیرا روح فرهنگی مغرب‌زمین با مضامین عرفانی آنگون است در آثار شاعران ایرانی جلوه‌گر است، بیگانه است. مطالعه آثارانه ماری شیمل آلمانی حکایت از ترجمه‌ناپذیری عرفان و حقایق بنی مولوی دارد. عرفان مولوی ریشه در آیات قرآنی و احادیث نبوی دارد. اندیشمندان ایرانی مسلمان که اشراف به قرآن، احادیث و آموزه‌های دینی دارند، به‌خوبی می‌توانند از عهده مولوی پژوهی برآیند. یکی از دلایل عدم توجه برای اینکه در کشورهای غربی با آغوش باز از تعدد در نگاه‌ها و تکثر فرهنگی استقبال می‌شود، بی‌مبانی بودن آنها نیست، بلکه در این واقعیت نهفته است که آنها در همه علوم کرسی‌های جداگانه با بودجه‌های جداگانه تأسیس و شاگرد تربیت کرده‌اند و کسی قادر به انهدام مبانی بومی آنها نیست.

ما این راه مرسوم در مغرب‌زمین را که در ایران هم رایج داشته و حتی تا ایجاد مکاتب تهران و اصفهان پیش رفته بود، رها کردیم و عملاً میدان نظریه‌پردازی و تولید فکر را به اندیشه و اندیشمندان مغرب‌زمین واگذار کرده‌ایم. یکی از بهترین راه‌های احیای این سنت ایرانی-اسلامی یا به بیان دیگر اسلامی-ایرانی، تأسیس کرسی مولوی پژوهی در دانشگاه‌های کشورمان است. ایجاد کرسی‌های تخصصی برای هریک از میراث‌های فکری مان در کشور راه را برای

تولید فکر می‌گشاید و می‌تواند موجب جذب صدها دانشجوی خارجی شود، تا با تحصیل در این رشته و سپس بازگشت به کشور خود، اندیشه‌های مولوی و عرفان وی را از دریچه نگاه استادان و متفکران ایرانی بسط و گسترش دهند. این امر بسیار شدنی است و می‌تواند آغازی برای یک تبادل فرهنگی واقعی باشد.

از اهداف مجموعه‌ای که پیش‌رو دارید، نشان‌دادن این واقعیت است که ما از همه امکانات سیستمی و یکپارچه با تکیه بر ده‌های تاریخی خود، و تصحیح و تکمیل آنها برخورداریم. مقالات گردآمده در این اثر با نگاهی نوآورانه، گستره‌های درهم‌تنیده اندیشه‌های مولانا را از زندگی، معرفت‌شناسی، عقل، تأویل و شهود، و سنت و مرگ، گرفته تا سماع، زیبایی‌شناسی، عشق و رواداری مورد بررسی قرار می‌دهند. نویسندگان این مقالات از حوزه‌های ادبیات، فلسفه، الزیاده و روان‌شناسی هستند و سعی همه بر آن بوده است که کلیه ارجاع‌های مقالات به منابع فارسی و ادیبان و نویسندگان ایرانی باشد.

مهنار جعفریه به بررسی «زندگی، آثار و نقش مولوی در تاریخ ادبیات فارسی» می‌پردازد تا جایگاه او را به عنوان یک «نوآور، تثبیت‌کننده و تعیین‌بخشنده» به ادبیات عرفانی در سده‌های «ژانر ادبی» نشان دهد. به اعتقاد او مولوی مجموعه باورداشت‌ها و تفکرات از بلخ تا قونیه است؛ زیرا اولین معلم تأثیرگذار بر او مولوی پدش، تربیت‌یافته بلخ است. مولوی پس از مهاجرت از شرق به غرب، و پیمودن مسیر طولانی سفر به مکه و سپس دمشق و قونیه، و درک محضر علما و بزرگان عصر خویش، و کسب تجربیات جدید، به گنجینه‌ای از معارف دینی و وجدانی تبدیل شد و پس از رسیدن به درجه تمکین، با بیان بی‌پرده احساس‌ها و استفاده از

حکمت صوفیانه و تمثیل‌های عامیانه، به شرح تنهایی و غربت انسان در مزرعه دنیا، و اشتیاق او برای رسیدن به وصال معشوق ازلی و فنای در حضرت ابدی می‌پردازد. جعفریه در این تحقیق نشان می‌دهد که دلیل بدیع جلوه نمودن موضوع تکراری عشق در بیش از ۵۶ هزار بیت مثنوی و دیوان کبیر، بدیهه‌گویی مولوی و بدان تازه او به شیوه جریان سیال ذهن است.

علی اصغر حلبی به تحلیل عقل از دیدگاه مولوی می‌پردازد و به طور کلی دو تعبیر از عقل ارائه می‌دهد: ۱. عقل مسموع یا اکسایب به عنوان نیروی استدلال ذهنی است که در برابر ذوق، ایمان، کرامت و شهید قرار می‌گیرد؛ ۲. عقل مطبوع، زاییده طبع و دل، و ممدوح و پسندیده است و آن بخشش خداوند است که به هرکس تعلق نمی‌گیرد. حلبی، «مثنوی» را تنها کتابی می‌داند که مولوی با ظرافت بسیار در آن، کارکردهای گوناگونی را برای عقل برشمرده و با توجه به استدلال‌ها و مناسبات داستانی، نام‌ها و صفت‌های متعددی را نیز برای آن پذیرفته است که البته همه این عناوین به همان دو تقسیم‌بندی اولیه یعنی عقل ممدوح و مذموم باز می‌گردند. علاوه بر این مولوی در سیجیه‌گیری، از پیامدها و تبعات پیروی از دو عقل می‌گوید: «پیروی از عقل ممدوح با ایمانی منجر به اشراف به کل هستی می‌شود»؛ در حالی که عقل مذموم با چاره‌اندیشی‌های حقیر خود، حیرت بر حیرت می‌افزاید.

ملیحه صابری به معرفت‌شناسی مولوی در بُعد مفهوم‌شناسی، امکان معرفت، محدوده، مراتب، موانع و نحوه انتقال آن می‌پردازد. او با متمایز ساختن مفهوم حقیقی معرفت، علم تحقیقی را از علم تقلیدی جدا می‌کند. معرفت حقیقی با شرایطی برای انسان حاصل می‌شود. او در ادامه ضمن بررسی مراتب معرفت از دیدگاه مولوی،

آن را دارای مراتبی می‌داند که از حسی ظاهر شروع و در مدارج عقل و سرانجام معرفت شهودی محقق می‌شود. این همان معرفتی است که با پرواز دل و روشن شدن آن با وصول به حقیقت حاصل می‌شود. آنچه مانع این معرفت می‌گردد، گناهانی چون حرص، طمع، خشم، حسد و دیگر صفات رذیله است. اصلی‌ترین ابزار شناخت حقیقی «عشق» است و سر و راز، توشه راه دل‌باختگانی است که جز گوش محرمان، کسی شایستگی گشودن آن را ندارد.

هیچ‌قیمی ترشیزی به موضوع تأویل و شهود در دستگاه فکری مولانا مبردارد و نقش مهم تأویل را از دیدگاه مولانا بررسی می‌کند. قسیمی از این تلاش، شرح رویکرد مولانا در باب تأویل به طور کلی، تأویل آیات قرآن و احادیث، و قصص قرآنی و غیرقرآنی است. تأویل با حفظ شرایطی که مولانا برای آن قائل است، از نظر قسیمی رهمه وارد صورت می‌گیرد. تأویل اساساً در جایی معنا پیدا می‌کند که ما می‌خواهیم معانی و تجربه‌های روحانی را که از امور کشفی و شهودی به حساب می‌آیند، در قالب واژه‌ها و کلمات ظاهری بیان کنیم و از این طریق آنها را در سطح درک و فهم بشر قرار دهیم. در این نگرش، تأویل در نگاه قسیمی عبارت است از رمزگشایی از موضوعی که در قالب‌های مختلف آیه، حدیث، داستان و یا یک واقعه روحانی بیان شده است. این رمزگشایی، تنها معنای قطعی برای یک متن رمزآلود و رازآمیز نیست و نمی‌تواند باشد. طبیعت تأویل اینطور ساخته شده است که قرائت‌های متفاوت را از یک موضوع ممکن می‌سازد. لذا طبیعی است که هر محقق با توجه به دیدگاه، مرتبه روحانی، تجربه‌های معنوی و برداشت‌های فردی خودش بتواند به قرائتی خاص دست پیدا کند. مولانا با توجه به دیدگاه عرفانی خود به گستره عظیم

تأویل می‌پردازد و مسائل روحانی و شهودی را در قالب الفاظ و شعر می‌نشانند که قسمی آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

علی فضلی معتقد است که مولانا اگرچه عرفان خویش را بر تشریح صراط سلوک متمرکز ساخت، ولی سلوکش بازتاب معرفت اوست. به دیده نویسنده، مولانا بر این باور است که باید عالم وجود را از سه حیث هستی محض «موجود بالذات»، نیستی محض «معدوم بالذات» و هستی نما «موجود بالعرض» نگریست؛ چراکه هستی محض همان وجود حق سبحانه است که وجودی مطلق به املاق ذاتی مقسمی دارد و هیچ‌گونه حد و قیدی ندارد. برای همسان‌سازی و بیکرانه است و جایی برای دیگری نمی‌گذارد تا بر آن نام هستی بگذارند. به اعتقاد نویسنده، مولانا با یک تحلیل هستی‌شناسانه، آن هستی را از آن حیث که وجود حق سبحانه را جلوه‌گر می‌شود، هستی نام‌نهاد که ظهور و تجلی است و به تعبیر فلسفی به آن موجود بالعرض می‌گویند. چنین موجودی یک هستی مجازی دارد و به گونه مجازی، به وصف هست، متصف است. این مجاز، مجاز عرفی نیست که ساخته و پرداخته خیال باشد و هویت ذهنی صرف داشته باشد و هیچ گونه واقعیتی نداشته باشد، بلکه مجاز عقلی و فلسفی است؛ یعنی چنانچه در مقام تحلیل، وصف هستی از آن سلب گردد، در حالی که در متن واقع به آن وصف، متصف است، کذب لازم نمی‌آید، به گونه‌ای که اگر آن را به خودی خود یعنی منهای وجود حق سبحانه ملاحظه کنیم، نیستی محض است، ولی به واسطه وجود اطلاقی حق سبحانه، موجودی است که به آن موجود بالعرض و المجاز می‌گویند.

شهباز محسنی به تحلیل و بررسی مقوله مرگ در نگاه مولوی با تکیه بر «مثنوی» و «فیه مافیه» می‌پردازد. وی نظریات پراکنده

مولوی درباره مرگ را که در جای جای آثارش آمده، جمع‌آوری، دسته‌بندی و تحلیل کرده است. محسنی نشان می‌دهد که مولوی نسبت به سایر عارفان و شاعران صوفیه، درک و دریافتی عمیق‌تر نسبت به مرگ دارد و به بهترین شیوه با استفاده از ابزار تمثیل، تلقی عرفانی از مرگ را گزارش می‌دهد. به گفته محسنی، مرگ از منظر مولوی، دو نوع مرگ است؛ مرگی طبیعی، که همه خلایق به طور مساوی آن را تجربه می‌کنند، و مرگ اختیاری که ویژه عارفان است. مرگ، بخش از مرگ که تعبیری متناقض‌نما است. این نوع مرگ، در واقع دست‌شستن انسان سالک از امیال نفسانی است. همانطور که مرگان پس از مرگ، توجه و اعتنایی به دنیا ندارند. از دیدگاه مولوی، هدف از آفرینش انسان و آمدن به این کره خاکی، کسب تجربه مرگ اختیاری بوده است.

زهرا شریف به تحسین این رسن می‌پردازد که آیا تصوف، دلالت بر گوناگونی روش‌های سلوک عارفانه و طرق رسیدن به معرفت سالکانه دارد. آنطور که شریف تحلیل می‌کند، مولوی هرچند پیش از دیدار با شمس، عاشق رزاق بود، اما پس از شعله‌ور شدن شور عشق او، از فحول عرصه سماء کشیده شد. از دیدگاه مولوی سماع، حقیقتی ذومراتب است و شامل اطوار گوناگون هوش و حق می‌شود. در سماع گوش که برای مبتدیان است، در سماع ظاهری عارف به شنیدار می‌پردازد. در سماع هوش، جان عارف به شنود شهودی می‌رسد، همه تن، گوش می‌شود و از هرچه پیرامون اوست، پیغام دوست می‌شنود. در سماع حقی که از آن اخص عارفان است، میان سالک و حق فاصله‌ای نیست تا نیازی به خطاب باشد. عارف از طریق اتصاف حق‌الیقینی و تقلب در صفات ذات حق و اتحاد با نفس رحمانی، بر غیر پای می‌کوبد تا

حقیقت پایکوبی را بی آنکه جوارحش آشفته گردد، وجد کند. از نظر شریف، در اینگونه از سماع، حق اراده کرده تا خود را از طریق خطایش برای عارف متجلی سازد، به گونه‌ای که ذات، صفت و فعل عارف در این حقیقت خطاییه به فنا برسد.

غلامرضا مهری در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که آیا مولانا، زیبایی را بنای خداشناسی و هستی‌شناسی می‌داند؟ او با بحث در این مورد که مولانا خداوند را برطبق اصول مکتب جمال، زیبایی می‌شناسد، و تمام ذرات هستی را تصاویری از آن زیبایی می‌داند، می‌آورد، سعی در اثبات این موضوع دارد که مولانا همه چیز را زیبا می‌داند و آفریننده زیبایی مطلق، یعنی خداوند می‌شناسد. غلامرضا مهری به این نتیجه می‌رسد که اشعار مولانا هم از نظر زیبایی و هنری در کمال است، هم از نظر صوری و ظاهری، و هم از جنبه معنی و محتوا. او بیان داشته است که کاربرد طبیعی صور خیال و زینت‌ها، کلام به همراه مفاهیم عالی که در نهاد انسان‌ها ریشه دارد، باعث عمق کلام و تأثیر آن بر مخاطب می‌شود. غلامرضا مهری معتقد است که سرچشمه‌ی این مفاهیم عالی با تصویرگری همراه باشد، تأثیریه‌ی هنری بر مخاطب خواهد گذاشت. او به این نتیجه دست یافته است که زیبایی صوری و محتوایی با یکدیگر رابطه‌ای متقابل و محکم دارند و هر دو وجه، در اشعار و ابیات مولانا به وضوح قابل مشاهده‌اند و نشانی از زیبایی در اندیشه مولانا دارند.

غلامرضا اعوانی به بحث پیرامون عشق در گستره عرفان مولانا می‌پردازد و آن را بحری عمیق تلقی می‌کند. عشق از دو عالم بیگانه است و مردم عامی، عاشق را که از هفتاد و دو عالم بیگانگی دارد، دیوانه می‌خوانند و در واقع در عشق هفتاد و دو نوع جنون نهفته

است. عشق آنطور که اعوانی ترسیم می‌کند، از سویی خلاف عقل است؛ زیرا آثار عقل در همه جا پیدا است، در حالی که در نهان‌خانه عالم پنهان است و درواقع عشق پنهان‌ترین پنهان‌هاست. از نشانه‌های عشق، تحیر است و در مقامات عرفانی وادی حیرت از مقامات سیر و سلوک و شرط لازم برای وصول به مرتبه فناست. در نتیجه از نظر اعوانی مولانا از عشق به دریای عدم تعبیر می‌کند. عدم در اینجا رمز نیستی و فناست. عشق، انسان را از هستی مجانب می‌کند و او را در هستی حقیقی فانی می‌سازد.

موضوع مقاله اکرم گلشنی بحثی پیرامون عشق از دیدگاه مولانا است. در راستای این تحلیل ادبیاتی ضمن تعریف و بررسی مضامین عشق از دیدگاه مولانا، به نقش آن در سیر تکامل وجودی مولانا پرداخته می‌شود. نگارنده بر این باور است که عشق در افق فکری مولانا نشانه‌های تعریف‌ناپذیر و بزرگی‌هایی دارد که مجموعه آنها، کلیت نظام فکری منحصر به فرد وی را پیرامون «دنایای معانی عشق» نمایان می‌سازد. عشق در این ماکله فکری و دریچه نگاه، طیف گسترده‌ای دارد که از عادی‌ترین رتبه تا والاترین درجه، یعنی یگانگی با مبدأ هستی یا جوهر کائنات را در بر می‌گیرد. عشق را می‌توان در گستره شعر فلسفی مولانا به مثابه درمان ذنات‌ها و دغدغه‌های روح، و به گونه‌ای عامل سلامت ذهن و بهداشت رفتار تلقی کرد. اما اینکه آیا چنین ادعایی با مبانی نوین و نظریات روان‌شناختی امروزی تطابق دارد یا خیر، یکی از محورهای مقاله اکرم گلشنی است که به آن خواهد پرداخت.

حمیدرضا یوسفی به تحلیل این پرسش می‌پردازد که چگونه می‌توان از هستی‌شناسی عشق در آثار مولانا، نشانه‌ها و دلالت‌هایی برای تعریف الهیات صلح ارائه نمود. از دیدگاه

نویسنده، انسان برای فهم جهان، ساختارهایی ادراکی در اختیار دارد که هویت بخش به وی، و جهت دهنده به دیدگاه هایش است. پژوهش حاضر، آثار مولانا جلال الدین محمد مولوی را رهنمودی به سوی بازاندیشی درباره جهان می داند که به مدد آن می توان آرزو و حسرت همبستگی را در خود و در دیگران بیدار نموده و نهایتاً گفت و گوی بینامذهبی را رقم زد. بدین ترتیب وی مولانا را پدر ساختارگرایی خوانده و این امکان را مطرح می سازد که بتوان اساسی‌سناسی عشق در مکتب مولانا و همچنین مفهوم «شک کار دی» نیاس لانگبنان، الهیات صلح را به عنوان زیربنای گفت و گوی بین مذهبی تثبیت کرد.

شهین امرانی ابتدا به تبیین اوصاف روحی مولانا می پردازد تا نشان دهد مبادی کسب صفای باطن در زندگی مولانا چه بوده است و سپس به تبیین نحوه سلوک آنان برای طی مقامات معنوی از منظر مولانا می پردازد و ضمن واکاوی بعضی از این اوصاف و تبیین آنها، ثمرات صفای سزاوار انبیاء اولیا خاطر نشان می کند. محمدرضا بهتاش به رواداری دینی - رنگر مولوی پرداخته و این مسئله را در دو حوزه عقل نظری و عمل عملی دنبال می کند. در حوزه عقل نظری و معرفت شناسی، مولانا بر اساس مبانی عرفان نظری، باره و ابطال کثرت در حقیقت و نیز ابطال انحصار شناخت حقیقت واحد در یک راه، قائل به وحدت در حقیقت و کثرت در راه های شناخت آن حقیقت واحد بر اساس کثرت در تجلی ها و ظهورهای آن حقیقت واحد است. او نه تنها ادیان بلکه همه افراد را دارای جوهر واحد دانسته و تمام تکثر و اختلاف ادیان و افراد را به چشم انداز آن ها نسبت به حقیقت واحد، بر می گرداند. هدف غایی، همان حقیقت واحد است که دین وسیله نیل به آن

است و قضاوت درباره‌ی درستی ادیان یا نیکوبودن افراد، تنها از عهده‌ی خدا بر می‌آید. این رواداری در حوزه‌ی عقل نظری در اندیشه‌ی مولوی به تسامح در حوزه‌ی عقل عملی و در باور و رفتار مولوی منتهی می‌شود که عبارتند از: به خواری ننگریستن در کافران، امید به بخشایش خداوند، تسامح در حق متدینان به دین‌های مختلف، احترام به عقاید دیگران و مدارا نسبت به رفتار آنان. بنابراین بر اساس اندیشه‌ی مولوی می‌توان نتیجه گرفت که برای جلوگیری از انسان‌ستیزی، نابرداری، آشوب‌های اجتماعی و خونریزی، باید تسامح حکیمانه‌ی انسانی و اخلاقی را جایگزین تعصب جاهلانه‌ی دینی و مذهبی کرد. بدین ترتیب، مولوی به دنبال ترویج تسامح و تساهل، و تلاش برای فهم دیگران است. به گونه‌ای دیگر می‌اندیشند تا صلح میان ادیان و اقوام، و در نهایت صلح جهانی فراهم شود.

صدیقه خوانساری مولوی را دیدگاه آنه ماری شیمل به بررسی عرفان و تصوف اسلامی در اندیشه‌ی مولوی می‌پردازد. او این پرسش را مطرح می‌کند که تا چه اندازه آنه ماری شیمل توانسته بر گهره و هسته‌ی عرفان اسلامی اشراف یابد و خواننده‌ی غیبی را با آن مانوس سازد. شیمل به ابعاد عرفانی اسلام توجه نکرده به بررسی مفهومی، پیدایش و تحول تصوف می‌پردازد. او طریقت عرفانی، شاخه‌های گوناگون صوفیه، جنبه‌ها و مقوله‌های حکمت‌آمیز تصوف، نقش تصوف را در ادبیات ایرانی و ترکی با آوردن مثال جلال‌الدین مولوی شرح می‌دهد. موسوی نگاهی مثبت به دیدگاه شیمل دارد؛ زیرا که شیمل اسلام و ابعاد عرفانی آن را با نگاهی غرب‌مدارانه نمی‌نگرد.

علی رجائی با تحقیقات خود به این نکته اشاره دارد که آثار نویسنده‌ی اتریشی «هامر پورگستال» متفکرانی را در «عصر روشنگری»،

«کلاسیک» و «رمانتیک»، همچون «هامان»، «هردر»، «گوته»، «هگل»، «هوفمانستال»، «تیک» و بعدها تنی چند از علاقه‌مندان به مشرق‌زمین را با زبان و ادبیات فارسی آشنا نموده و شیفته آن کرده است. رجایی به بررسی کیفیت و کمیت معرفی تفکر و دیدگاه‌های مولوی در آثار «فریدریش روکرت»، «یوهان فولفگانگ گوته» و «آنه اری شیمل» می‌پردازد. تحقیقات وی نشان می‌دهد که این سه تن از چهره‌های ماندگار در شناساندن مولوی در کشورهای آلمان، فرانسه و انگلستان هستند. شایان ذکر است که نقطه نظرهای نویسندگان مذکور، ترسیم دیدگاه‌های علمی و پژوهشی خود نویسنده را برپا داشته است.

در پایان لازم می‌دانم که از حاج آقا مصطفی گیلی بزرگوار تشکر فراوان کنیم؛ زیرا این کتاب هم مثل دیگر طرح‌های این مجموعه، بدون کمک و مساعدت ایشان نمی‌توانست با کیفیتی درخور انتشار یابد. همچنین از خانم دکتر صدیقه خوانساری موسوی برای پیشنهادهای خوبشان، و از نشر «پگاه روزگار نو» برای انتشار این طرح سپاسگزاریم. امیدواریم که تلاش‌های نویسندگان این مجموعه گامی برای ایجاد کرسی‌های مولوی‌شناسی در کشور عزیزمان ایران باشد.

پروفسور حمید شایوسنی (آلمان)

و دکتر ابراهیم ربیعی (ایران)

اکتبر ۱۳۸۱ (آبان ۱۳۸۱)